

تشیع در مسیر تاریخ

تحلیل و بررسی علل پیدایش تشیع و سیر تکوین آن در اسلام

○ منصور چهارزی

مطالبی است درباره نویسنده، سخنان مترجم، پیشگفتار مؤلف، یازده فصل، فهرست اعلام و کتابنامه که فصول یازده گانه آن به شرح ذیل می باشد:

- ۱- مفاهیم اساسی
- ۲- سقیفه آغاز دسیسه ها
- ۳- امام علی و شیخین
- ۴- نوشکوفایی نهضت تشیع
- ۵- کوفه: پایگاه فعالیت شیعیان
- ۶- صلح امام حسن (ع)
- ۷- شهادت امام حسین (ع)
- ۸- یازتاب واقعه کربلا
- ۹- تلاش در راه حقانیت
- ۱۰- امام جعفر صادق (ع)
- ۱۱- آیین امامت

نویسنده بر این باور است که اگرچه درباره ظهور و تکوین دین اسلام، بررسی ها و مطالعات متعددی، اعم از تخصصی و عمومی انجام شده است «ولی مسأله عمده این است که علل و موجبات پیدایش تشیع و رشد و تکوین اولیه آن به هیچ روی مورد بررسی و توجه کافی قرار نگرفته است»، آثاری نیز که تاکنون در این زمینه به نگارش درآمده اند تا اندازه زیادی تحت تأثیر آثار ملل و نحل نظیر بغدادی، ابن حزم و شهرستانی بوده است و تصویری که آنان ترسیم نموده اند چنین است که «این مذهب، آیین رافضی و... است که بر مبنای ملاحظاته سیاسی و اقتصادی به وجود آمده است». به همین دلیل در تلاش است که با عنایت به مدارک موجود به ویژه

مؤلف کتاب، دکتر سیدحسین محمد جعفری در سال ۱۹۳۸ م. / ۱۳۱۷ ه. ش. در شهر «لکنهو» هندوستان چشم بر جهان گشود. او ابتدا به فراگیری علوم اسلامی در یک مدرسه قدیمی پرداخت و پس از آن در ادامه تکمیل تحصیلات خویش؛ به دریافت دو درجه دکتری (پی.اچ.دی) از دانشگاه لکنهو هندوستان و دانشگاه لندن، نائل آمد. وی سال ها در دانشگاه «مالزیای» شهر کوالالامپور و دانشگاه بیروت به تدریس در رشته مطالعات اسلامی پرداخت و «در آن جا صاحب کرسی مطالعات اسلامی شیخ زید گردید و به ریاست بخش مطالعات مذهبی برگزیده شد تا سال ۱۹۷۶ م. / ۱۳۵۵ ه. ش. که بیروت را ترک کرد، سمت نمایندگی دانشگاه بیروت را در بسیاری از مجامع، محافل، کنفرانس ها و سمینارهای بین المللی برعهده داشت». ^۱ او در تهیه و تألیف دایرة المعارف عربی المتجد با نویسنده آن همکاری کرده است و در حال حاضر سردبیری فصلنامه «همدرد اسلامیکوس» در کشور پاکستان را بر عهده دارد. علاوه بر این ها، تحقیقی جامع را درباره اسناد و مدارک نهج البلاغه آغاز نموده و در تلاش است تا این کتاب را به زبان انگلیسی برگرداند. ^۲

دکتر سیدحسین محمد جعفری در زمینه موضوعات مختلف اسلامی، کتاب های بسیاری تألیف و تدوین نموده است که از جمله می توان به کتاب تشیع در مسیر تاریخ اشاره نمود. مقاله حاضر به معرفی این کتاب و دیدگاه نویسنده آن می پردازد.

تشیع در مسیر تاریخ کتابی است که استاد محترم دکتر سیدمحمدتقی آیت اللهی از زبان انگلیسی به فارسی برگردانده است و چاپ سوم آن با تجدیدنظر و اضافات از سوی «دفتر نشر فرهنگ اسلامی» در پاییز ۱۳۶۴ به زیور طبع آراسته شده است. کتاب، شامل

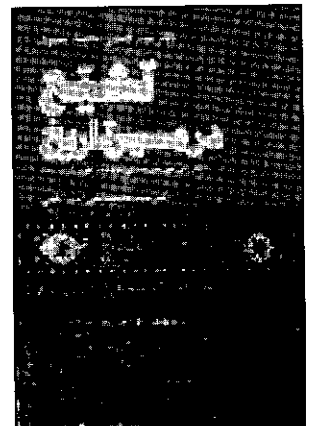
○ تشیع در مسیر تاریخ

○ تألیف: سیدحسین محمد جعفری

○ ترجمه: سیدمحمدتقی آیت اللهی

○ ناشر: دفتر نشر فرهنگ اسلامی،

تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۴



متون تاریخی، بار دیگر به ارزشیابی انتقادی علل و موجبات پیدایش این فرقه و چگونگی روند تکوین و توسعه آن در اسلام مبارزت ورزد.^۴

بر این اساس، در فصل نخست کتاب ریشه و اساس تقسیم‌بندی جامعه اسلامی به دو فرقه «شیعه» و «سنی» را بیان نموده و مبنای این تقسیم‌بندی را «تفاوت‌های سیاسی محض» دانسته است. وی جنگ معاویه و علی (ع) را عامل جدایی تشیع از پیکر اصلی مسلمین ذکر کرده و طرح مسأله «جدایی دین از سیاست» در میان مسلمانان را نوعی موضع‌گیری در قبال تشیع به شمار آورده و این نظر را که اخیراً از جانب غربی‌ها بیان شده مبنی بر این که «تشیع نهضتی صرفاً روحانی است» مورد انتقاد قرار داده است.^۵

به زعم مؤلف «کلمه شیعه باتوجه به سیر تاریخی آن، در تمام این فصل باید به معنی لغویش یعنی پیروان، حزب، گروه، یاران، هواداران و یا در مفهوم وسیع‌تر آن «حامیان» در نظر گرفته شود» با وجود این که مفاهیم فوق چندین بار در قرآن کریم آمده است اما «کاربرد عملی این کلمه نامی است ویژه پیروان علی (ع) و خاندان او و بنابراین نام مشخص دیگری در مقابل اسلام سنی است».^۶ در بررسی شیعه نیز، نقطه شروع - به خاطر ملازمت تاریخی - باید ماهیت و ترکیب جامعه اسلامی، که در مدینه تحت رهبری پیامبر (ص) پدیدار گردید، باشد و باید دانست که این جامعه در هیچ یک از زمینه‌های فرهنگی و نهادهای سیاسی و اجتماعی همگون نبوده و نمی‌توانسته ارزش‌ها و سنت‌های ریشه‌دارشان را موجب گردد. بنابراین، باید انتظار تنوع روش‌ها و دیدگاه‌ها را داشته باشیم و «از این جهت است که تمایل عده‌ای از اعراب از میان اصحاب محمد (ص) به جانبداری از علی (ع) نتیجه طبیعی نگرش‌های موجود در میان قبایل عرب بود که با هم امت محمدی را در مدینه تشکیل می‌دادند».^۷ لذا بافت جامعه عربی و نیروهای تشکیل‌دهنده مدینه النبی و فرقه‌های مختلف آنان ناشی از همین فرهنگ ناهمگون است.

اعراب به معروفیت نیاکان و حسب و نسب خود توجه فراوان داشتند و «هر قبیله چنین شرفی را به عنوان عامل اساسی در موقعیت والاتر نسبت به قبایل دیگر می‌انگاشت... و در نتیجه از رهبری بیشتری برخوردار بود».^۸ افزون بر این، آنان معتقد بودند که «شرافت ارثی، اعتبار بزرگ اجتماعی است در حالی که شرافت اکتسابی نتیجه اندک دارد»^۹ لذا «اصطلاح سنت (آن چه از نیاکان باقی مانده است) خیلی پیش از اسلام به فراوانی به کار می‌رفت».^{۱۰} بعد از اسلام نیز «سنت» باقی ماند ولی محتوای آن تا حدی تغییر کرد و سنت نبوی جایگزین آن گردید.

اعراب جاهلی، براساس سنت‌های موجود در قبایل، دارای رب‌النوع‌های گوناگونی بودند که «الله» متعالی‌ترین رب‌النوع حرم مکه، رب‌الکعبه یا رب‌هذاللبیت خوانده می‌شد. هیچ دستگاه مشکل روحانیت وجود نداشت بلکه طوایف بخصوصی بودند که به عنوان نگهبانان حرم عمل می‌کردند و این سمت نسل‌اندرنسل به ارث میرسید و «استمرار ارثی بودن شرافت طایفه‌ای نمایشگر حد اعلای اریستوکراسی در عربستان قبل از اسلام بود».^{۱۱}

نویسنده بر این اعتقاد است که حافظان کعبه در واقع همان «روحانیت» عربستان محسوب می‌شدند که جایگاه اجتماعی آنان از حکام سیاسی بالاتر بود. چنان که پادشاهان کنده در چهارمین مرتبه شرافت اجتماعی بودند و سه خاندان روحانی در سلسله مراتب اجتماعی پیش از آن قرار داشتند و این سه خاندان پس از خاندان هاشم بن عبدمناف در میان قریش بودند.

موقعیت بنی‌هاشم و جایگاه بلند عبدالمطلب که مردی مبتکر و نیرومند است از این سخن ابن سعد و ابن هشام که «وی تا هنگام مرگ رهبری قریش را برعهده داشت» مشخص می‌شود.^{۱۲} بعد از او فرزندانش - ابوطالب - جانشینش می‌گردد و در نتیجه در زمان ظهور پیامبر (ص) خاندانش باید عزت و خاطره مستمر روحانی نسل هاشم را حفظ کرده باشند.

در چنین محیط خانوادگی بود که محمد (ص)، فرستاده خدا و احیائنده سنت مذهبی راستین ابراهیم (ع) و اسماعیل (ع) ظهور کرد. این زمینه‌ها برای رهبری پیامبر (ص) اساسی است و در مسایل بعد از رحلت پیامبر (ص) نیز، مؤثرند «در این جا کافی است به این نکته توجه کنیم که تصمیم سقیفه با روش معمول و سنت قدیمی اعراب حداقل برای یک گروه عمده از میان آنها مطابقت داشت».^{۱۳}

این که اعراب را یک گروه فرهنگی واحد بدانیم، اشتباه بزرگی است به این دلیل که «تفاوت عواطف و احساسات مذهبی در الگوی رهبری قبیله‌ای منعکس می‌شد. رؤسا با مشایخ در شمال همیشه براساس کهولت سن و قدرت رهبری برگزیده می‌شدند».^{۱۴} بنابراین، زمانی که پیامبر (ص) رحلت فرمودند، مسأله جانشینی ایشان به عنوان ترکیبی از رهبری سیاسی و مذهبی جلوه کرد به طوری که اکثریت مسلمین که با آمادگی ابوبکر را پذیرفتند؛ بیشتر بر جنبه سیاسی - اجتماعی در روش متداول جانشینی تأکید داشتند و به این ترتیب رهبری و ریاست قبیله‌ای به وسیله خلیفه اول تفسیر گردید. آنان اصل مذهبی و عقیده تقدس ارثی خاندان معینی را نادیده گرفتند و این جمله عمر به ابن عباس که «مردم مایل نیستند نبوت و خلافت توامان در خاندان بنی‌هاشم جمع شود» مورد حمایت مردم قرار گرفت^{۱۵} و به دلیل وحدت جامعه اسلامی جدایی خلافت از روحانیت کعبه را که در تقدس ارثی بنی‌هاشم نهفته بود؛ لازم دیدند. از سوی دیگر، عده‌ای از اصحاب گزینش منطقی و طبیعی را، جانشینی یکی دیگر از هاشمیان می‌دانستند و از نظر آنان مسأله جانشینی و رهبری جامعه مسلمانان یک مسأله بسیار مهم مذهبی بود.

به همین دلیل اینان افرادی «قانون پرست» بودند و نمی‌توانستند به جانشینی ابوبکر و هوادارانش راضی شوند. در تأیید نظر هاشمیان می‌توان به قرآن استناد نمود: کلماتی چون «ذریه»، «آل»، «اهل» و «قریبی» مؤید مدعای آنان است.

از یاد نباید برد که طایفه ابوبکر و عمر از نظر مذهبی دارای امتیاز نبودند لذا «کسانی که تکیه بر اصل مذهبی داشتند نمی‌توانستند آنان را به عنوان نامزدهای جانشینی محمد (ص) بپذیرند»^{۱۶} و چنین نامزدی را تنها در بنی‌هاشم دانسته و علی (ع) را ممتازترین و متعالی‌ترین چهره بر می‌شمردند.^{۱۷}

هرچند مورخان مانند طبری و ابن هشام، حدیث «غدیر» را در آثار خود ذکر نکرده‌اند اما مجادله بین شیعه و سنی بر سر خود حدیث نیست بلکه ناشی از اختلافی است که در تفسیر کلمه «مولا» وجود دارد. بدین مضمون که شیعه مولا را به معنای رهبر، آقا و سرپرست می‌داند در حالی که اهل سنت کلمه مولا را به معنای دوست، یاور یا محرم‌راز تفسیر می‌کنند.^{۱۸} دسته اخیر حدیث غدیر را پاسخ پیامبر (ص) به کسانی می‌دانند که به روش علی (ع) در تقسیم غنایم که در لشکرکشی یمن به دست آورده بودند؛ اعتراض داشتند. با وجود این، «با در نظر گرفتن ماهیت مورد بحث در غدیر خم، تمایل پیامبر (ص) به علی (ع) در بین اصحاب آشکار می‌گردد. اگرچه شاید به عقیده برخی به خاطر رسم کهن مردم عربستان شمالی که انتخاب رهبر به عهده مردم گذاشته می‌شد، پیامبر

هرچند مورخان مانند طبری و ابن‌هشام، حدیث «غدیر» را در آثار خود ذکر نکرده‌اند، اما مجادله بین شیعه و سنی بر سر خود حدیث نیست بلکه ناشی از اختلافی است که در تفسیر کلمه «مولا» وجود دارد بدین مضمون که شیعه مولا را به معنای رهبر، آقا و سرپرست می‌داند در حالی که اهل سنت کلمه مولا را به معنای دوست، یاور یا محرم راز تفسیر می‌کنند.

مؤلف واقعه «سقیفه» را با ظهور دیدگاه تشیع مرتبط می‌داند و در فصل دوم به شرح ماجرای آن می‌پردازد و آن رویداد را عنوانی عمومی برای نخستین جدایی میان مسلمانان به شمار می‌آورد



نتوانست علی(ع) را صریحاً به جانشینی منصوب کند»^{۳۰} چرا که یکی از موانع اصلی، صغر سن علی(ع) بود. ولی باز باید یادآور شد که در شورای نده علاوه بر پیران، جوانان هم اجازه انتخاب داشتند، چنان که ابوجهل در شورا پذیرفته شد در حالی که جوان بود و حاکم بن حزم در حالی که بیش از پانزده یا بیست سال نداشت به عضویت شورا درآمد.

مؤلف در پایان این فصل از قول ابن عبدریه می‌نویسد که «هیچ‌گونه سلطنت موروثی در اعراب مکه در جاهلیت وجود نداشت. بنابراین وقتی که جنگی درمی‌گرفت در میان سران قبایل رأی‌گیری می‌کردند و شخصی را به عنوان شاه برمی‌گزیدند که ممکن بود مسن و یا جوان باشد. از این رو در حجاز نوبت بنی‌هاشم بود و در نتیجه رأی، العباس، که تنها کودک بود، انتخاب شد و آنان وی را روی سیر نشانندند»^{۳۱} حال آن که در زمان رحلت پیامبر(ص)، علی(ع) سی و سه ساله بود و اختلاف بر سر این که جانشین پیامبر(ص) عمدتاً جنبه مذهبی یا سیاسی محض دارد، سبب جدایی شیعه و سنی از یکدیگر گردید.

دکتر سیدحسین محمد جعفری معتقد است «در هر کوششی که برای تبیین و بررسی ریشه‌های احساسات شیعیان در اسلام به کار می‌رود باید سعی کرد که به تفصیل قدیمی‌ترین رویدادها که در آن چنین احساسات و عواطفی را جلوه‌گر می‌سازد بررسی نمود»^{۳۲} از همین رو از نظر تاریخی، واقعه «سقیفه» را با ظهور دیدگاه تشیع مرتبط می‌داند و در فصل دوم به شرح ماجرای آن می‌پردازد و آن رویداد را عنوانی عمومی برای نخستین جدایی میان مسلمانان به شمار می‌آورد. از نظر وی اهمیت بررسی ماجرای سقیفه و آن چه در آن گذشت تا آن جاست که غفلت از این موضوع در بررسی تاریخ تشیع و تکوین آن در اسلام، به طور قطع با سوءتفاهم و نتایج نادرست همراه خواهد بود.

نویسنده می‌کوشد تا برای نشان دادن حادثه سقیفه و آن چه منجر به انتخاب اولین جانشین پیامبر(ص) شد از قدیمی‌ترین گزارش‌های موجود شیعه و سنی، یاری بگیرد. اما قبل از بررسی این منابع این حقیقت را از نظر دور نمی‌دارد که ممکن است «گزارش‌های مفصل هر گروه از شرح جریان‌های انتخاب ابوبکر منطبق با تمایلات و علاقه‌مندی آن گروه منتشر شده باشد. بنابراین می‌توان تردید کرد که گزارش‌های مورخین طرفدار تشیع نظیر ابن اسحاق، یعقوبی و مسعودی تحت تأثیر شیعیان و به همین نحو نوشته‌های ابن سعد، بلاذری و حتی طبری به دلخواه سنیان نگارش یافته باشد»^{۳۳}.

عمده‌ترین منابعی که وی در این باره مورد بررسی قرار می‌دهد به ترتیب قدمت تاریخی عبارتند از:

- ۱- سیرت رسول الله تألیف محمدبن اسحاق (متولد ۸۵ هـ. / ۷۶۸ م. / متوفی ۱۵۱ هـ. / ۷۶۸ م.);
- ۲- طبقات الکبیر یا کتاب طبقات تألیف ابوعبدالله محمدبن سعد (متولد ۱۶۸ هـ. / ۷۸۴-۵ م.);
- ۳- انساب الاشراف تألیف احمدبن یحیی بلاذری (متوفی ۲۷۹ هـ. / ۸۲۹-۳ م.);

۴- تاریخ یعقوبی تألیف ابن واضح یعقوبی (متوفی ۲۸۴ هـ. / ۸۹۷ م.);

۵- تاریخ طبری تألیف محمدبن جریر طبری (متوفی ۳۲۱ هـ. / ۹۳۳-۴ م.);

مؤلف با دقت و حوصله علمی فراوانی به نقد و بررسی و مقابله هریک از منابع فوق پرداخته و در نهایت به این نتیجه می‌رسد که بهترین روش برای بازسازی ماجرای سقیفه این است که سیره ابن اسحاق را به عنوان منبع قدیمی اساس کار قرار دهیم و «برای تفصیلات لازم دیگری که توسط ابن اسحاق ارائه نشده است توجه

خود را به چهار نویسنده مورد اعتماد دیگر معطوف داریم»^{۳۴}. لذا با این قصد براساس ترجمه سخنان عمر طبق گزارش ابن اسحاق و نیز با یاری گرفتن از منابع دیگر ماجرای سقیفه را بازسازی می‌کند و به این جمع‌بندی می‌رسد که عوامل ذیل زمینه‌ساز انتخاب ابوبکر به عنوان جانشین بعد از پیامبر(ص) بوده‌اند:

۱- وجود رقابت‌های طایفه‌ای در میان خود قریش به ویژه در میان مهاجرین؛

۲- بیم مهاجرین از امکان استیلاهی اهل مدینه بر آنان در صورت درگیری مهاجرین در رقابت‌های قبیله‌ای و جنگ‌های مهلک میان خودشان؛

۳- رقابت شدید و دیرینه میان دو طایفه اوس و خزرج؛

۴- امتیازات ویژه ابوبکر: متانت، کهولت سن، رابطه نزدیک با پیامبر(ص) و خدمات ارزنده‌اش از ابتدای رسالت.

دکتر سیدحسین محمد جعفری بعد از بیان و شرح این دلایل به ماجراهای بعد از سقیفه و عدم بیعت علی(ع) و یارانش با ابوبکر می‌پردازد و نشان می‌دهد که ابوبکر و عمر چه تمهیداتی در پیش گرفتند تا علی(ع) را وادار به بیعت نمایند. علی(ع) که در ابتدا از این کار سر باز می‌زد در نهایت «... نتوانست برای مدت زیادی مقاومت کند و قبل از این که زور و فشار مجدد در کار بیاید تسلیم شد»^{۳۵} و ناگزیر تن به بیعت با ابوبکر داد. به دنبال علی(ع) نیز گروهی از مردان مهاجر و انصار که آنان نیز از زیر بار بیعت با ابوبکر شانه خالی کرده بودند به تدریج با او بیعت کردند. مؤلف معتقد است که از نظر تاریخی این مردان^{۳۶} هسته اولین حزب علی(ع) یا شیعه علی(ع) را بنیان گذاشتند.

نویسنده بر این باور است که فاصله زمانی بین وقایع سقیفه و برپایی شورایی که منجر به انتخاب عثمان برای خلافت گردید، یکی دیگر از دوره‌های تکوین تشیع از نظر تاریخی به شمار می‌آید. از همین رو در فصل سوم به دنبال آن است که موضع‌گیری امام علی(ع) و شیخین (ابوبکر و عمر) را در برابر یکدیگر به عنوان «دوره نهفتگی نسبی در تاریخ تکوین تشیع» مورد ارزیابی قرار دهد.^{۳۷}

وی بحث خود را با این سؤال که چه عواملی موجب شد علی(ع) بعد از شش ماه عدم بیعت با ابوبکر، موضع خود را به مصالحه با نظام حاکم تغییر دهد؟ آغاز می‌کند. در پاسخ به این سؤال دو عامل عمده را در این اقدام مهم دخیل می‌داند. یکی عامل جانگداز رحلت حضرت فاطمه (س) و دیگری «تقارن جانشینی ابوبکر با طغیان قبایل» که به طور طبیعی مردم مدینه را وادار به فراموش کردن اختلافات عقیدتی و شخصی نمود تا خود را علیه خطر مشترک متحد سازند. چنین تهدید جدی خارجی نسبت به حکومت اسلامی، بهره‌زادی در تقلیل مخالفت‌های داخلی نسبت به حکمرانی به همراه داشت. «ویژگی علی(ع) آن چنان که به طور یکسانی در مآخذ شیعه و سنی آرایه می‌شود، نشان می‌دهد که احساسات عاشقانه، تعهد، صمیمیت و وفاداری خلل‌ناپذیر او به اسلام بالاتر از همه ملاحظات شخصی به حساب می‌آمدند»^{۳۸}.

با وجود تن در دادن اجباری علی(ع) به بیعت با ابوبکر، موضع وی در برابر شیخین کاملاً انفعالی بوده است و این نگرش انفعالی به سادگی از مقایسه دو نقش فعال و غیرفعال آن حضرت در حلول دوران حیات پیامبر(ص) و بعد از رحلت آن بزرگوار قابل درک است.^{۳۹}

اما موضع‌گیری و اقدامات شیخین برای از بین بردن امتیازات و ویژگی‌های بنی‌هاشم به طور اعم و علی(ع) به طور اخص در تلاش برای نیل به رهبری امت اسلامی چه بوده است؟ دکتر سیدحسین محمدجعفری بر این اعتقاد است که سلب مالکیت

مؤلف در فصل نخست کتاب ریشه و اساس تقسیم‌بندی جامعه اسلامی به دو فرقه «شیعه» و «سنی» را بیان نموده و مبنای این تقسیم‌بندی را «تفاوت‌های سیاسی محض» دانسته است.

مؤلف جنگ معاویه و علی(ع) را عامل جدایی تشیع از پیکر اصلی مسلمین ذکر کرده و طرح مسئله «جدایی دین از سیاست» در میان مسلمانان را نوعی موضع‌گیری در قبال تشیع به شمار آورده و این نظر را که اخیراً از جانب غربی‌ها بیان شده مبنی بر اینکه «تشیع نهضتی صرفاً روحانی است» مورد انتقاد قرار داده است



عمده‌ترین منابع نویسنده به ترتیب قدمت تاریخی عبارت‌اند از: سیرت رسول‌الله تألیف محمد بن اسحاق بن یسار، طبقات الکبیر یا کتاب طبقات تألیف ابوعبدالله محمد بن سعد، انساب الاشراف تألیف احمد بن یحیی بلاذری، تاریخ یعقوبی تألیف ابن واضح یعقوبی و تاریخ طبری تألیف محمد بن جریر طبری.

مؤلف به این جمع‌بندی می‌رسد که عوامل ذیل زمینه‌ساز انتخاب ابوبکر به عنوان جانشین بعد از پیامبر (ص) بوده‌اند: ۱- وجود رقابت‌های طایفه‌ای در میان خود قریش، به ویژه در میان مهاجرین، ۲- بیم مهاجرین از امکان استیلا اهل مدینه بر آنان در صورت درگیری مهاجرین در رقابت‌های قبیله‌ای و جنگ‌های مهلک میان خودشان، ۳- رقابت شدید و دیرینه میان دو طایفه اوس و خزرج، ۴- امتیازات ویژه ابوبکر: متانت، کهولت سن، رابطه نزدیک با پیامبر (ص) و خدمات ارزنده‌اش از ابتدای رسالت

مزرعه فدک از حضرت فاطمه (س) در قدم اول و تصمیم شخصی و خودکامه ابوبکر در انتخاب عمر به عنوان جانشین و خلیفه بعد از خود و نادیده انگاشتن حق علی (ع) به طور کامل در قدم دوم، از مهم‌ترین اقدامات بوده است؛ هم‌چنین اتخاذ سیاست‌های عمر در تشکیل شورای شش نفره و انتخاب اعضای آن برای برگزیدن خلیفه بعد از خود، تداوم همین موضع‌گیری‌ها به شمار می‌آیند که در نهایت این سیاست ضمن سلب آزادی عمل از علی (ع) مبنی بر عدم حضورش در شورای مذکور، موجب شد عثمان به عنوان سومین خلیفه بعد از پیامبر (ص) برگزیده شود.

با پیروزی عثمان «طایفه بنی‌امیه از سوی خود این واقعه را فرصت طلایی دید و ابوسفیان دسترسی عثمان به حکومت را بازگشت تمام قبیله به موقعیت قدرت پنداشت که به هر قیمتی می‌بایست آن را حفظ کرد».^{۲۰}

اگرچه بعد از تکیه عثمان بر اریکه قدرت، امام علی (ع) لب فروبست اما بین هواداران این دو، نزاع‌های لفظی زیادی در گرفت که از این برخوردها می‌توان دریافت که انتخاب عثمان براساس ملاحظات اقتصادی، اجتماعی و قبیله‌ای بوده و واکنش شیعیان علی (ع) در حد بسیار وسیعی براساس احساسات و عواطف و الهامات مذهبی قرار داشته است. بنا به گفته مؤلف رد تقاضای عبدالرحمن بن عوف مبنی بر پذیرش رویه و سنت شیخین برای پذیرش خلافت از سوی علی (ع)، سرانجام موجبات پیدایش دو مکتب فقهی تحت عناوین «شیع» و «سنن» را فراهم آورد.^{۲۱}

دوره شانزده ساله‌ای که با خلافت عثمان (۲۴ هـ. / ۶۴۴ م.) آغاز شده و با شهادت علی (ع) (۴۱ هـ. / ۶۶۱ م.) به پایان رسید از بسیاری جهات، نقطه عطف تکوین و بسط تشیع به شمار می‌رود. در فصل چهارم مؤلف ضمن پرداختن به عواملی که زمینه‌ساز شکوفایی نهضت تشیع در این دوره بودند؛ طریقه رسیدن عثمان به خلافت، ماجراهای دوران خلافتش و اقداماتی که از سوی وی صورت گرفت و منجر به قتل او گردید را با ذکر عوامل ناراضیتی مردم مورد بررسی قرار داده است. افزون بر این از موضع‌گیری امام علی (ع) به هنگام قتل عثمان سخن گفته و آن‌گاه هجوم مردم به سوی علی (ع) برای پذیرش خلافت و دلایل امتناع آن حضرت را از قبول این مقام برای خواننده توضیح داده است.

نویسنده در ادامه مشکلاتی را که بر سر راه امام علی (ع) بعد از پذیرش خلافت قرار داشت و منجر به وقوع سه جنگ عمده و سرنوشت ساز جمل، صفین و نهروان گردید، بیان کرده و به تحلیل عواملی که موجب بروز این جنگ‌ها گردید، پرداخته است. در پایان این فصل نیز با ذکر سخنان علی (ع) در خطبه «شکشیه» تلاش نموده است تا علل و نتایج و حوادث عمده دوران کوتاه خلافت آن حضرت را تجزیه و تحلیل نماید.

دکتر سید حسین محمد جعفری در فصل پنجم به ماهیت و ترکیب شهر کوفه و ویژگی گرایش‌های مردم آن سامان می‌پردازد و از این جا آغاز می‌کند که «شهر کوفه در سال ۱۷ هـ. / ۶۳۸ م. در حدود سه سال پس از خلافت عمر در مدینه، تأسیس شد».^{۲۲} کوفه در ابتدا پادگانی نظامی به فرماندگی سعد بن ابی وقاص بود که ارتش اسلامی به خاطر عدم سازگاری محیط زندگیشان در سرزمین‌های تازه فتح شده به آنجا آمده و ساکن می‌شدند و همین امر آغازگر تأسیس شهر کوفه گردید و بدین‌گونه بود که دستور عمر به سعد که گفته بود «برای مسلمین محلی جهت مهاجرت (دارهجره) و نیز مرکزی برای اداره جنگ (منزل جهاد) انتخاب کن» عملی شد.^{۲۳}

اما سعد برای تأسیس چنین شهری با مشکلات زیادی روبرو

شد که مهم‌ترین آن ناهمگونی قبیله‌ای بود که به کوفه آمده بودند و شمار آنها حدود پانزده تا بیست هزار نفر می‌شد، سعد برای حل این مشکل دست به طبقه‌بندی وسیعی زد. وی اعراب شمالی (نزاری) و اعراب جنوبی (یمنی) را اساس تقسیم‌بندی خود قرار داد. بدین‌ترتیب که نزاری‌ها را در طرف غربی فلات و یمنی‌ها را در سوی شرقی به وسیله نصب پیکان‌هایی که در آن زمان مرسوم بود و از زمین بیرون کشیده می‌شد، جایگزین نمود و مرکز شهر را زمینی وسیع به عنوان مسجد قرار داد.

این تقسیم‌بندی موجب بوجود آمدن مشکلات و بروز اختلافاتی در میان گروه‌های کوچک شد. سعد با مشورت عمر مجبور شد جمعیت کوفه را به هفت گروه تقسیم و سازماندهی کند. وی این کار را با یاری گرفتن از نساب‌ها و تکیه بر منسب‌شناسی و برپایه الگوهای سنتی عربی و سازمان قبیله‌ای دوره جاهلیت انجام داد.^{۲۴} این گروه‌های هفت گانه عبارت بودند از: کنانه، قضاعه، مذحج، تمیم، اسد، یباد و سع، که هرکدام متشکل از چند قبیله بودند. کوفه نیز به هفت بخش نظامی تقسیم شد و به هر گروه «جبانه» به معنی فضایی باز برای چرای شتران و قبرستان داده شد. این جبانه‌ها از اهمیت زیادی در توسعه شهر برخوردار بودند.^{۲۵}

اگرچه گروه‌بندی سعد تا نوزده سال بعد، یعنی تا زمانی که امام علی (ع)، کوفه را مرکز خلافت خود قرار داد پا برجا بود اما از نظر ساختار قبیله‌ای و قدرت به هم خورده بود. علی (ع) تغییراتی در این گروه‌بندی داد و آن هفت گروه را به شکلی جدید صورت بخشید: ۱- همدان و حمیر (یمنی) ۲- مذحج، اشعر، طی (یمنی) ۳- کنده، حضرموت، قضاعه و مهر (یمنی) ۴- ازده، بجیله، خثعم، انصار (یمنی) ۵- شعب گوناگون نزاری اعم از قیس، عبس، ذوبیه و عبدالقیس از بحرین، عریکر، تغلب و همه شعب ربیع (نزاری‌ها) ۶- قریش، کنانه، اسد، تمیم، ضبه، رباب (نزاری).^{۲۶}

تقسیم‌بندی علی (ع) بر اساس تعداد گروه‌های یمنی بود. اما تغییر در گروه‌بندی‌های جمعیت کوفه به همین جا ختم نشد و چهارده سال بعد، هنگامی که زیاد بن ابوسفیان در سال ۵۰ هـ. / ۶۷۰ م. استاندار کوفه گردید، تقسیم‌بندی جدیدی انجام شد. وی هفت گروه را در چهار بخش اداری سازماندهی کرد: ۱- اهل العالیه ۲- تمیم و همدان ۳- ربیع (بکر) و کنده ۴- مذحج و اسد.^{۲۷} این تقسیم‌بندی قبلاً در بصره توسط زیاد آزمایش شده و با موفقیت همراه بوده است. تغییرات زیاد در راستای منافع و استقرار قدرت بنی‌امیه بوده است.

نویسنده راجع به تعداد نیروهایی که در کوفه بودند تخمین‌هایی می‌زند و از وسعت مسجد کوفه که به دستور خلیفه دوم، عمر آن چنان طرح‌ریزی شده بود که گنجایش ۴۰۰۰۰ سرباز را داشته باشد، سخن می‌گوید.^{۲۸} از قول بلاذری نقل می‌کند که تعداد کل اولین مهاجرین عرب در کوفه ۲۴۰۰۰ نفر بود که از ۱۲۰۰۰ نفر یمنی و ۸۰۰۰ نفر نزاری و ۴۰۰۰ نفر دیلمی تشکیل می‌شده است.^{۲۹} خود مؤلف تخمین معتدل را ۲۴۰۰۰ نفر می‌داند که ۳۷۰ نفر از مهاجرین و انصار اصحاب پیامبر (ص) مانند عبدالله بن مسعود، عمار بن یاسر، خذیفه بن الیمان، سلمان فارسی، زید بن الارقم و ابوموسی اشعری نیز در میان آنها بوده‌اند.

عمر آن چنان به کوفه علاقه داشت که آن را «برج اسلام» یا «قبة الاسلام» و مردم آن دیار را «سرور مسلمین» یا «راس اهل الاسلام» توصیف می‌نمود و می‌گفت: «آنها نیزه خدا، ذخیره ایمان و جمجمه اعراب هستند که سنگر مرزی را محافظت کرده و اعراب دیگر را تقویت می‌بخشند».^{۳۰} وی عمار یاسر را والی کوفه و عبدالله بن مسعود را به عنوان نایب عمار و معلم دین به آن جا فرستاد و در



وصف آن دو چنین گفته است: «هر دو از درخشان‌ترین و ممتازترین اصحاب پیامبرند. به آن‌ها گوش فرادهید و از آنان پیروی کنید. من شما را بر خویشتن ترجیح دادم (در غیر اینصورت دوست می‌داشتم آنها نزد من باشند)».^{۳۱}

از نظر مؤلف این کار عمر نشان از آن دارد که او درصدد جایگزینی ارزش‌های اسلامی به جای ارزش‌های قبیله‌ای بوده است. چنان که خود عمر به هنگام سامان دادن نظام توزیع حقوق‌ها (دیوان) اهل کوفه را به سه دسته تقسیم کرد: ۱- اهل‌الایام و القادسیه (کسانی که علیه ارتداد و طغیان یا در یرموک و قادسیه شرکت کرده‌اند) ۲- روادف (مردمی که پس از یرموک و قادسیه به کوفه آمدند).

۳- امواج دوم و سوم مهاجرین که برحسب زمانی در فتوحات شرکت جستند.^{۳۲}

جمعیت کوفه با ورود گروهی جدید به نام «روادف» و امواج تازه فارسیان رو به ازدیاد نهاد که بعد از مرگ عمر تنها ۴۰۰۰۰ نفر مرد جنگی آن‌جا حضور داشتند. علاوه بر این کارگران و بردگان و حتی صنعتگران و هنرمندان و افراد محلی نیز به سوی شهر روانه شده و در کوفه اقامت گزیدند. در هرحال، کوفه از دواگروه مهم تشکیل و توسعه یافته بود: اعراب که «عنصر موسس» نام گرفتند و فارسیان که «عنصر اساسی درجه دوم» نامیده می‌شدند.

از نظر نویسنده، شهر کوفه متشکل از افراد و گروه‌های غیرمتجانس بود. از مسلمانان و مسیحی و عرب و غیرعرب گرفته تا نیروهای نظامی و غیرنظامی، که به تفصیل به شرح آن می‌پردازد. وی نقش فارسیان را در یافت شهر کوفه نشان می‌دهد و می‌نویسد: «در نبرد جماجم، نیروهای موالی که برای جنگ با اشعث بن قیس آمدند بیشتر از صد هزار نفر بوده‌اند».^{۳۳} از آن‌جا که کوفه از خود سنت و فرهنگی نداشت، تحت نفوذ فرهنگی و مالک الرقابی فارس قرار گرفت.^{۳۴}

دکتر سیدحسین محمدجعفری، گرایش کوفه به تشیع را از سوی یمنی‌ها و فارسیان می‌داند که اکثر جمعیت کوفه را تشکیل می‌دادند. وی آن‌گاه وضعیت شهر کوفه در زمان خلافت علی(ع) را توضیح داده و اهالی این شهر را اولین کسانی می‌داند که با هدایت مالک اشتر با علی(ع) بیعت کردند.

مهاجرت علی(ع) به کوفه، به دنبال مخالفت‌های امویان قدرت گرفته در شام و قریشیان در مکه و جمعی از اصحاب و مهاجرین در مکه صورت گرفت: امام علی(ع) با هزار نفر مردی که او را از مدینه همراهی می‌کردند به اطراف کوفه وارد شد و دوازده هزار مرد کوفی با آمادگی به ایشان ملحق شدند.^{۳۵}

امام علی(ع) در تقسیم‌بندی هفت‌گانه کوفه، تغییرات اساسی داد و مردانی چون مالک بن حارث الاشتهر، حجر بن عدی الکنندی و عدی بن حاتم الطالبی را در رأس قبایل قرار داد. برای نمونه حجر بن عدی را جایگزین اشعث بن قیس نمود و در جنگ صفین رهبری کننده را به حجر واگذار کرد.^{۳۶} تعارضی بین این دو گروه ظاهر شد که حکومت اموی از آن بهره کافی برد و رهبران طوایف نیز که علاقه‌ای به جنگ با معاویه از خود نشان نمی‌دادند، علی(ع) را مجبور به تسلیم حکمیت کردند.

دلیل عمده موضع بی‌تفاوتی «اشراف القبایل» کوفه، سیاست‌های مکتبی علی(ع) در طرفداری از تساوی حقوق انسان در امور اجتماعی و سیاسی و اقتصادی بوده است و دیگر آن که رفتار علی(ع) تهدید جدی بود برای رهبران قبیله‌ای که از سهم بیشتری از خزانه کوفه برخوردار بودند و عدم تفاوت بین عرب و غیرعرب که برای اشراف القبایل توهین‌آمیز بود.^{۳۷} اعطای قدرت و پول از سوی

حکومت اموی برای اشراف کوفه، تأثیر فراوانی در تنهایی علی(ع) داشته است.

نویسنده مردم کوفه را به سه دسته تقسیم می‌کند: ۱- گروهی که از پیروان مومن علی(ع) و از متقدمین تشکیل می‌شدند و تسلیم فرمان وی بودند؛ ۲- کسانی که از رهبران قبیله‌ای و طایفه‌ای بودند و رغبت‌های آنان به رهبرانشان بستگی داشت و نسبت به علی(ع) بی‌تفاوت و به طرف معاویه متمایل بودند؛ ۳- توده‌های وسیع کوفه که متشکل از موالی و یمنی‌ها بوده و به علی(ع) تمایل داشتند اما از مواجهه با هر خطری که امکان وقوع آن وجود داشت؛ گریزان بودند. اینان هرگاه امید به پیروزی داشتند در میدان حاضر می‌شدند و در غیر این صورت امام خود را تنها می‌گذاشتند. نویسنده معتقد است که «در زمان شهادت علی(ع)، رهبران قبیله‌ای در یک طرف کفه ترازو و شیعیان علی(ع) در طرف دیگر بودند. در حالی که توده‌های عظیم بین این دو می‌جنبیدند».^{۳۸}

مؤلف در فصل‌ششم به معرفی شخصیت امام حسن(ع) می‌پردازد و دلایل انتخاب وی از سوی مردم به خلافت بعد از وفات علی(ع) را بر می‌شمارد و در ادامه به زمینه چینی‌هایی که معاویه برای وادار کردن وی به امضای پیمان صلح و در نهایت کناره‌گیری آن حضرت از خلافت در پیش گرفت، اشاره می‌کند و مخالفان و موافقان صلح امام حسن(ع) با معاویه را به خوانندگان اثر معرفی می‌کند.

دکتر سیدحسین محمدجعفری معتقد است مبارزه میان حسن(ع) و معاویه هنوز به طور کامل و منتقدانه، مطالعه و بررسی نشده است و به صورت یکی از تاریک‌ترین فصول تاریخ صدر اسلام هم چنان باقی مانده، لذا سعی می‌کند عمده‌ترین منابعی را که در آن، از چگونگی صلح امام حسن(ع) با معاویه و شرایط آن حضرت برای کناره‌گیری از خلافت سخن رفته است به خواننده معرفی نماید.

منابع مورد بررسی وی تاریخ طبری، الفتوح ابن اعثم الکوفی، مقاتل الطالیین ابوالفرج اصفهانی و شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید می‌باشد که مؤلف به طرز عالمانه به نقادی و مقابله این متون با یکدیگر می‌پردازد.

این که چرا شیعیان در مقابل صلح امام حسن(ع) سکوت اختیار کردند را ناشی از آن می‌داند که معاویه توسط نیروهای شامی کارآزموده و وفادار خود فشار شدیدی بر قلمرو اسلامی برقرار ساخته بود آن چنان که اجازه هیچ‌گونه قیامی را به هیچ کس نمی‌داد. ثانیاً نهضت تشیع هنوز برای اقدام علیه چنین قدرت مهبیی شکل نگرفته بود».^{۳۹}

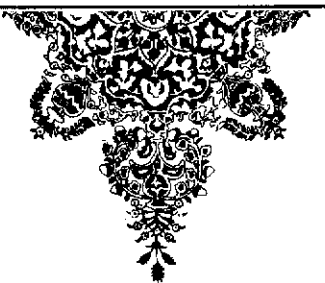
فصل ششم با این بحث مؤلف که معاویه چگونه و با اتخاذ چه سیاست‌هایی زمینه را برای ولیعهدی فرزندش - یزید - بعد از خود مهیا ساخت، به پایان می‌رسد.

در آغاز فصل هفتم راجع به یزید و مفاسد اخلاقی و روحیات و اخلاقیات عصر جاهلی وی سخن رفته و تأکید شده که معاویه با قدرت نظامی جانشینی او را تحمیل کرد و راه را برای او هموار ساخت. در این فصل همچنین مشکل یزید با چهار شخصیت برجسته اسلامی شرح داده شده است. نویسنده می‌گوید با مرگ معاویه خلافت از نسل اول به نسل دوم (تابعین) منتقل می‌شود و بزرگان این نسل، حسین بن علی(ع)، عبدالله بن زبیر، عبدالله بن عمر و عبدالرحمن بن ابی‌بکر هستند. حسین(ع) تنها نواده باقی مانده از پیامبر(ص) است که نسبت به سه نفر دیگر از احترام و توجه فوق‌العاده برخوردار می‌باشد.

مؤلف هشدار معاویه به پسرش یزید را درباره این

نویسنده بر این باور است که فاصله زمانی بین وقایع سقیفه و برپایی شورایی که منجر به انتخاب عثمان برای خلافت گردید، یکی دیگر از دوره‌های تکوین تشیع از نظر تاریخی به شمار می‌آید.

اگرچه بعد از تکیه عثمان بر اریکه قدرت، امام علی(ع) لب فروبست، اما بین هواداران این دو، نزاع‌های لفظی زیادی در گرفت که از این برخوردها می‌توان دریافت که انتخاب عثمان براساس ملاحظات اقتصادی، اجتماعی و قبیله‌ای بوده و واکنش شیعیان علی(ع) در حد بسیار وسیعی براساس احساسات و عواطف و الهامات مذهبی قرار داشته است



نویسنده مردم کوفه را به سه دسته تقسیم می‌کند: ۱- گروهی که از پیروان مؤمن علی (ع) و از متقدمین تشکیل می‌شدند و تسلیم فرمان وی بودند، ۲- کسانی که از رهبران قبیله‌ای و طایفه‌ای بودند و رغبت‌های آنان به رهبرانشان بستگی داشت و نسبت به علی (ع) بی تفاوت و به طرف معاویه متمایل بودند، ۳- توده‌های وسیع کوفه که متشکل از موالی و یمنی‌ها بوده و به علی (ع) تمایل داشتند اما از مواجهه با هر خطری که امکان وقوع آن وجود داشت، گریزان بودند

نویسنده دلیل پاسخ مثبت امام حسین (ع) به مردم را دو نکته می‌داند: اولاً نواده موسس اسلام بودن، که او را موظف می‌کرد تا به تقاضاهای مکرر مسلمین پاسخ دهد، ثانیاً این که خواسته پی‌درپی یزید برای بیعت، آن چنان بود که تقوای درخور فرزند پیامبر بودن و مباحات به این سنت، بدو اجازه قبول بیعت با یزید را نمی‌داد



شخصیت‌های برجسته یادآور شده و اقدام‌های ناسنجیده یزید را ذکر می‌کند و عکس‌العمل امام حسین (ع) را در قبال خواست حکومت اموی مبنی بر بیعت با یزید و حرکت آن حضرت به سوی مکه را یادآور شده و نگرانی ابن‌زبیر از حضور پسر پیامبر (ص) را نشانه جاه‌طلبی وی می‌داند.

بعد از مرگ معاویه دیگر برای حسین (ع) لازم نبود که نسبت به تعهد برادرش، امام حسن (ع) یا معاویه وفادار بماند، لذا نامه‌هایی از مردم به سوی آن حضرت ارسال شد و شیعیان که بیشتر آنان کوفی بودند نسبت به آن امام اعلام وفاداری و حمایت نمودند. امام حسین (ع) در جواب نامه‌های آنان، نامه می‌نویسد و ولایت را توصیف می‌کند. واژه‌هایی چون «وصایت»، «امانت‌داری»، «نگهبانی» و «وارث» و «وصی» در نامه‌های ایشان معنای خاصی را القا می‌کند که همان اصطلاحاتی است که هنگام بیعت با امام علی (ع) به کار می‌رفته است.

امام حسین (ع) در این نامه‌ها مسأله حکومت و حق حکمرانی را بیان می‌کند که اختصاص به خاندان پیامبر (ص) دارد. نویسنده دلیل پاسخ مثبت امام حسین (ع) به مردم را دو نکته می‌داند: اولاً نواده موسس اسلام بودن، که او را موظف می‌کرد تا به تقاضاهای مکرر مسلمین پاسخ دهد. ثانیاً این که خواسته پی‌درپی یزید برای بیعت، آن چنان بود که تقوای درخور فرزند پیامبر بودن و مباحات به این سنت، بدو اجازه قبول بیعت با یزید را نمی‌داد. ثوی عجلولانه نیز تصمیم نمی‌گیرد بلکه برای ارزیابی اعلام حمایت‌ها، پسر عم خود مسلم بن عقیل را به سوی آنان می‌فرستد و آن گاه که مسلم نامه می‌نویسد که امام به کوفه بیاید و رهبری مردم را به عهده بگیرد، عازم آن جا می‌شود. متن این نامه را شخصیت برجسته‌ای چون عباس بن حبیب‌الشاکری آورده که خود یکی از رهبران مورداستناد شیعیان کوفه است.^{۳۱}

نویسنده آن گاه از والی شدن عبیدالله بن زیاد به جای نعمان بن بشیر سخن می‌راند و تأثیر حرکت‌های او بر وضعیت کوفه را متذکر می‌شود و می‌نویسد: «کوفیان بر عدم تصمیم و فقدان قاطعیت معروفند.»^{۳۲} از توطئه سوء‌قصد حکومت اموی بر ضد امام حسین (ع) در مکه و از کارهایی که حاکم جدید کوفه برای متفرق ساختن مردم از طرفداری امام حسین (ع) انجام می‌دهد خبر می‌دهد و این مطلب را نقل می‌کند که عبیدالله در دومین اعلامیه خود، اعلام می‌دارد که هرکس مظنون واقع شود و از حسین (ع) حمایت کند بدون محاکمه به دار آویخته خواهد شد، خانه‌اش سوزانیده و اموالش مصادره می‌گردد.^{۳۳} عبیدالله راه‌های منتهی به کوفه از سمت حجاز و قادسیه و نواحی مرزی قطقطانه، لعل و کفان که کوفه را به بصره و عراق پیوند می‌داد به وسیله ارتش چهار هزار نفری اموی به فرماندهی حصین بن النمر التمیمی می‌بندد.

مؤلف از حرکت امام حسین (ع) از مکه به سوی کوفه و از خبرهایی که در مسیر حرکت از اوضاع کوفه به امام می‌رسید، سخن گفته و نتیجه می‌گیرد که آن حضرت از سرنوشتی که به سویی در پیش بود کاملاً آگاه بود و خود را برای استقبال از آن مهیا می‌کرد.^{۳۴} دکتر سیدحسین محمد جعفری از برخورد امام حسین (ع) با حزبن یزید ریاهی گفته و از مسایلی که بین آن دو به وجود آمده خبر می‌دهد و می‌گوید: کاروان حسین (ع) در روز دوم محرم به کربلا رسید و آن‌جا خیمه زد. روز سوم عمر بن سعد با ۴۰۰۰ ارتش اموی وارد کربلا گردید. او از سعی و تلاش عمر بن سعد برای پایان بخشیدن به حادثه به نحو مسالمت‌آمیز سخن می‌گوید، اما با ورود شمربن ذوالجوشن اوضاع کاملاً تغییر کرده و با ارایه نامه‌ای از عبیدالله، مشخص می‌کند که هنگام افتادن حسین (ع) به زمین در

حین جنگ، بدنش لگدمال شود زیرا «او طغیان‌گر، موذی، یاغی و بینادرگ است»^{۳۵}

نویسنده در پایان گزارش خود از حادثه کربلا، این سؤال را مطرح می‌کند که چرا نهضت تشیع شکست خورد و عناصر مؤمن در این نهضت چه نقشی داشته‌اند؟ وی معتقد است آن‌هایی که با مسلم بن عقیل بیعت کردند احساس مذهبی نداشتند بلکه برای سقوط استیلای شامیان از حسین بن علی (ع) دعوت به عمل آوردند و باحاکم شدن عبیدالله بن زیاد، کوفیان این امید را از دست دادند.^{۳۶}

اما آن عدهٔ قلیلی که از روی احساسات و عواطف مذهبی امام حسین (ع) را دعوت کردند، کجا رفتند؟ مؤلف جواب می‌دهد که «به طور طبیعی همهٔ رهبران صمیمی و صدیق نهضت، نیرنگ پنهان کردن عقاید را پذیرفتند تا بدان وسیله از دستگیری یا اعدام فرار کنند».^{۳۷}

براساس عقیدهٔ نویسنده، نهضت امام حسین (ع) بعدها منحرف شد و در اختیار مختاربن ابی‌عبیده ثقفی و عبدالله بن زبیر قرار گرفت. او بر این باور است که نویسندگان اسلام‌شناس غربی با مطالعهٔ سطحی خود به قضاوت غلط رسیده‌اند. مکتب مستشرقین آلمان که اولین مکتبی است که در میدان شرق‌شناسی جدید وارد می‌شود و متعهد به روش علمی تاریخ است هرگز نمی‌تواند عواطف را که در درک تاریخ مذهبی و تکوین آن اهمیت حیاتی دارد؛ در بر گیرد. این مکتب چنان نیرومند است که مکاتب بعدی دانشمندان انگلیسی و فرانسوی - به جز استثناات کوچک - همان بینش را دنبال کردند. از این رو باعث کمال تأسف است که تراژدی کربلا را این دانشمندان با همان مکانیزم تاریخی موردتوجه قرار داده‌اند. این‌ها امام حسین (ع) را به صورت شخصی ماجراجو و... توصیف کرده‌اند.^{۳۸}

مؤلف معتقد است که امام حسین (ع) از تمام زوایای حرکت خویش آگاه بوده است و در این رابطه شواهد مطلب را ذکر می‌کند و می‌گوید: «اگر حسین (ع) وجدان مسلمین را با این روش کوبنده تکان نداده و بیدار نکرده بود چه کسی می‌داند که آیا شیوهٔ زندگی یزید در جامعهٔ اسلامی معیار رفتار اسلامی می‌شد...»^{۳۹}

بررسی احساسات مذهبی کسانی که عاشقانه خود را فدای امام حسین (ع) نمودند، بخش دیگری از این فصل را در بر می‌گیرد. مؤلف از قیس بن مشیر که در کوفه به شهادت می‌رسد و از گفت و گوی شب عاشورای اصحاب امام حسین (ع) با آن حضرت و از رجزهای اصحاب امام حسین (ع) در میدان جنگ، یاد می‌کند و احساس آن‌ها را در همان رجزها بیان می‌کند و نتیجه می‌گیرد که «در سراسر حادثه کربلا پیروان حسین (ع)، وابستگی‌ها و تمایلات آیینی و مذهبی خود را پیوسته نشان دادند و آن را با به کار بردن مذهب علی (ع) اعلام کردند... به حدی که دانشمندی نظیر فیلیپ حتی دربارهٔ تراژدی کربلا اظهار می‌کند: «شیخ در روز دهم محرم تولد یافت»^{۴۰}

نویسنده در پایان سخنان خود در این فصل دربارهٔ ابو مخنف لوط بن یحیی (متوفی ۲۵۷ هـ / ۷۷۴ م.) که مقتل الحسین اثر اوست و از کسانی که از او روایت کرده‌اند مانند طبری، بلاذری، شیخ مفید و... مطالبی را به نگارش درآورده است.

مؤلف در فصل هشتم به تأثیر حادثه کربلا در تاریخ تشیع می‌پردازد و اولین واقعهٔ بعد از کربلا را نهضت «توابون» کوفه می‌داند که به رهبری سلیمان بن مردالخرزاعی به وجود آمد. آنان به جبران یاری نکردن امام حسین (ع) بعد از شهادت آن حضرت قیام کردند و به مدت سه سال مخفیانه دعوتشان ادامه یافت. در سال ۶۴ هـ /

۶۸۲ م. مرگ یزید، «توابون» را به آشکار کردن نهضت تشجیع کرد.^{۶۸} نویسنده از فردی به نام عبدالله المرّی سخن می‌گوید که در موعظه مردم برای قیام از هیچ کوششی دریغ نورزیده است که بازتاب استدلالات حامیان علی(ع) در وقایع «سقیفه» و شورا و محتوای نامه‌های امام حسن(ع) به معاویه و حسین(ع) به شیعیان کوفه و بصره را به خاطر می‌آورد.^{۶۹}

مبارزه توابون از حمایت ۱۶۰۰۰ نفر از کوفیان برخوردار شد. مروان حکم پیر می‌کوشید تا خلافت را به چنگ آورد و این موضوع در شام منجر به برخورد و خونریزی بین دو گروه قبیله‌ای یعنی کلب و قیس شد و پایتخت اموی دچار هرج و مرج شد. در حجاز عبدالله بن زبیر مدعی خلافت بود. عبدالله بن زیاد که حاکم کوفه و بصره بود از بصره بیرون رانده شد و به شام گریخت. کوفیان هم عمرو بن الحرث جانشین عبدالله را بیرون کردند. عده‌ای از اشراف کوفه یا عبدالله بن زبیر بیعت کردند. در این هنگام که موانع از میان رفته بود، سلیمان بن صرد دعوت خویش را آشکار کرد. در همین مرحله، مختار بن ابی عبیده ثقفی نیز کاری چون توابون کرد. وی انتقام خون حسین(ع) را شعار خود قرار داد. عدم همکاری این دو با هم به خاطر این بود که توابون علاقه‌ای به کار سیاسی نداشتند، آن‌ها آمده بودند تا انتقام خون حسین(ع) را بگیرند^{۷۰} و معتقد به امامت علی بن الحسین بودند اما از ذکر نام امام امتناع می‌ورزیدند چون شهادت جانگداز امام حسین(ع) برای آنان کافی بود.

از ۱۶۰۰۰ نفری که نام‌نویسی کرده بودند تنها ۴۰۰۰ نفر آمدند که ۱۰۰۰ نفر از آنان نیز فرار کردند. باقی‌مانده نیروها بر سر مزار شهید کربلا رفته و گریه و ناله سر می‌دهند. این سپاه ۳۰۰۰ نفری در «عین‌الورده» با سپاه عبدالله برخورد می‌کند و نبرد سه روز به طول می‌انجامد. اولین کسی که کشته می‌شود، سلیمان بن صرد است.

نویسنده معتقد است که تمامی این ۳۰۰۰ نفر که در نبرد شرکت کردند، عرب بوده و در میان آن‌ها، هیچ یک از موالی وجود نداشت زیرا اولاً نهضت تشجیع تا زمان توابون (۶۵ هـ / ۶۸۴ م.) هنوز ویژگی عربی محض داشت و ثانیاً نهضت توابون جنبه صرفاً مذهبی داشت، بنابراین توابون، تشجیع را قدمی دیگر به طرف وجودی مستقل و بی‌نیاز به پیش بردند.^{۷۱}

آن گونه که خود مؤلف می‌گوید: «فصل نهم به مسأله داخلی شیعیان و انشعابات آنان اختصاص یافته است» که بی‌شک در این مباحث «مآخذ تاریخی قطعاً نمی‌توانند چندان مفید باشند».^{۷۲} وی در این فصل به بیان تفاوت اساسی شیعه با بقیه افراد جامعه می‌پردازد و چنین اظهار نظر می‌کند که شیعه معتقد به رهبری کسانی است که قدرت خود را به طور مستقیم از شخص پیامبر(ص) به دست آورده و بر همین اساس از قداست الهی برخوردار هستند.

ورود تشجیع به مرحله دوم تاریخی خود با شهادت امام حسین(ع) آغاز شد و انشعاب در میان شیعیان نیز از همین زمان صورت واقع به خود گرفت.^{۷۳} مؤلف در مورد مختار ثقفی بر این عقیده است که او یکی از پیروان فداکار خاندان علی(ع) و حامی صمیمی آرمان‌های آن‌ها بوده است،^{۷۴} اما مآخذ تشجیع دوازده امامی چهره‌ای ناخوشایند از او به تصویر کشیده‌اند زیرا او اولین کسی است که امامت محمد بن حنفیه را تبلیغ و ترویج نمود و بدین گونه از نسل فاطمه (س) منحرف گردید. در این جا دو سؤال مطرح می‌شود، اول این که، چگونه مذهب حنفیه تشجیع، هویت خود را بدون جذب شدن در ترکیب مذهب حاکم (تسنن) حفظ کرد؟ و دوم این که، چگونه ویژگی‌های خود را از شاخه‌های افراطی شیعیان دیگر (زیدیه، کیسانیه، متهدی‌ها و... که برای دستیابی به قدرت قایل به قیام

بودند) مشخص ساخت؟^{۷۵}

شیعیان بعد از شهادت امام حسین(ع) دچار آشفتگی در رهبری شدند و دوره کشمکش در رهبری آغاز گردید. لذا به دو گروه مختلف تجزیه شدند.^{۷۶} با وجود این که امام حسین(ع) فرزندش علی(ع) را به امامت بعد از خود معرفی کرده بود اما اصل بلامنزاعی که وجود داشت این بود که پس از شهادت امام حسین(ع) بعضی از شیعیان از محمد بن حنفیه و نه از زین‌العابدین(ع) پیروی کردند. هر چند محمد بن حنفیه خودش این مطلب را اعلام نکرد و سخنی از وراثت و نیابت بر زبان نراند، اما چون بعضی شیعیان اصلی کربلا به شهادت رسیده بودند و تعداد آن شیعیان اندک بود، جمع شدن گروهی از مردم بر امامت محمد حنفیه نه از جاذبیت او بود بلکه به خاطر نیاز مردم به مهدویت و منجی بود. طرفداران زین‌العابدین(ع)، شخصیت‌های برجسته‌ای بودند که از پیروان قدیمی اهل بیت محسوب می‌شدند که دو نفر از حامیان فعال آن حضرت عبارت بودند از ابوحمزه ثابت بن دینار و فرات بن احنف العبدی که روایات بسیاری را نقل کرده‌اند.^{۷۷}

در ادامه نویسنده به شرح حال «فرز دق» شاعر و حمایت‌های او از اهل بیت می‌پردازد و آن گاه دوباره به شرح زندگانی امام سجاد(ع) باز می‌گردد و به دنبال آن امام باقر(ع) را معرفی می‌نماید. او معتقد است که اگرچه پیروان امام سجاد(ع) به گرد فرزند وی - محمد باقر(ع) - جمع شدند ولی امام باقر(ع) خواه ناخواه بیش از پدرش با مسایل جدی‌تر برخورد نمود. مسایلی که بعد از امام سجاد روی داد همه از طرف مخالفان نبود بلکه از میان حلقه خاندان خود وی ریشه می‌گرفت. نهضت‌های دو رقیب نیرومند، عبدالله المحضی که در اندیشه فرزندش محمد النفس الزکیه در تلاش بود و نیز برادر ناتنی امام باقر(ع)، زید بن علی که موردپسند بسیاری از شیعیان قرار گرفت و درگیری شدیدی با امامت محمد باقر(ع) داشت،^{۷۸} امام را بر آن داشت تا در برابر دعای وی به اصل انتساب در جانشینی پیامبر(ص) از طریق نص صریح متوسل شود و گفت که زین‌العابدین(ع) در برابر برادرش او را به جانشینی خود و امامت شیعیان برگزیده و به او گنجینه‌ای از اسرار مذهب و اسلحه پیامبر(ص) را واگذار نموده است.

به گفته نویسنده تعداد شاگردان امام باقر(ع) زیاد نبود و نیز امام زین‌العابدین(ع) و محمد باقر(ع) و جعفر صادق(ع) از درگیری در هر ماجرای سیاسی اجتناب می‌کردند اما این بدان معنا نبود که وظیفه دقیق مذهبی خود را به عنوان امام انجام ندهند.^{۷۹}

مؤلف از مخالفت‌های امام باقر(ع) با زید بن علی و از عدم مخالفت زید با خلفای راشدین به ویژه ابوبکر و عمر خبر داده و می‌گوید همین امر اوضاع امام باقر(ع) را آشفته‌تر ساخت.

زین‌العابدین(ع) هیچ گاه علیه ابوبکر و عمر سخن نگفت، «ولی در کنار امام باقر(ع) کسانی بودند که پیوسته این سؤال را در میان شیعیان حقه مطرح می‌کردند. از این رو امام باقر(ع) در مورد عقیده‌اش درباره شیخین بارها مورد سؤال قرار گرفت ولی هرگز آشکارا آن‌ها را بی‌حیثیت و بی‌اعتبار ننمود شاید هم قدری خلافت و نه امامت آن‌ها را تأیید کرده باشد...» با وجود این شیعیان کوفه بیان می‌نمودند که امام باقر(ع) شیخین را انکار نموده است ولی عقیده واقعی خود را یا توسل به اصل تقیّه مخفی می‌نماید.

تا زمان امام باقر(ع) شیعیان در مسایل فقهی چندان تفاوتی با اهل سنت نداشتند، اما از زمان امام باقر(ع) به بعد بود که مکتب فقاقت شیعه به وجود آمد. در زمان امامت آن حضرت فرقه‌ای نیز به نام «باقریه» تشکیل شد که معتقد به ولایت وی بودند و پس از رحلت آن حضرت به نام «جعفریه» معروف شدند.

ورود تشجیع به مرحله دوم تاریخی خود با شهادت امام حسین(ع) آغاز شد و انشعاب در میان شیعیان نیز از همین زمان صورت واقع به خود گرفت

مؤلف در مورد مختار ثقفی بر این عقیده است که او یکی از پیروان فداکار خاندان علی(ع) و حامی صمیمی آرمان‌های آن‌ها بوده است، اما مآخذ تشجیع دوازده امامی چهره‌ای ناخوشایند از او به تصویر کشیده‌اند زیرا او اولین کسی است که امامت محمد بن حنفیه را تبلیغ و ترویج نمود و بدین گونه از نسل فاطمه (س) منحرف گردید



مسائلی که بعد از امام سجاد روی داد، همه از طرف مخالفان نبود بلکه از میان حلقه خاندان خود وی ریشه می گرفت. نهضت های دو رقیب نیرومند، عبدالله المحض که در اندیشه فرزندش محمد النفس الزکیه در تلاش بود و نیز برادر ناتنی امام باقر (ع)، زید بن علی که مورد پسند بسیاری از شیعیان قرار گرفت و درگیری شدیدی با امامت محمد باقر (ع) داشت، امام باقر را بر آن داشت تا در برابر دعاوی وی به اصل انتساب در جانشینی پیامبر (ص) از طریق نص صریح متوسل شود.

تا زمان امام باقر (ع) شیعیان در مسایل فقهی چندان تفاوتی با اهل سنت نداشتند اما از زمان امام باقر (ع) به بعد بود که مکتب فقاقت شیعه به وجود آمد.



فصل دهم به شرح حال امام صادق (ع) اختصاص یافته است. نویسنده از تاریخ تولد آن حضرت به سال ۸۰ هـ / ۷۰۰ م. یا ۸۳ هـ / ۷۰۴ م. خبر داده و امام صادق (ع) را کسی می داند که برای اولین بار در اهل بیت نسل ابوبکر و علی (ع) را در خود جمع کرده، چون مادر آن حضرت نتیجه ابوبکر بوده است.^{۳۳}

آوازه علم و دانش امام صادق (ع) از همه امامان - به جز علی بن ابی طالب (ع) - بیشتر بود. یعقوبی نیز به عنوان قدیمی ترین مرجع تاریخی از دانش عمیق و وسیع آن امام خبر می دهد. امام صادق (ع) در یکی از حساس ترین دوران تاریخ اسلامی هم از نظر مذهبی و آیینی و هم از نظر سیاسی می زیسته است.^{۳۴} دوران وی با دوران جد و پدرشان تفاوت اساسی داشته است که این تفاوت با بررسی دقیق مجموعه ای از حوادث آن عصر از جمله به حکومت رسیدن عباسیان و رواج اعتقاد به مهدویت روشن می شود. بنابر عقیده نویسنده، تشیع در زمان امام صادق (ع) به ۳ شاخه مذهبی تقسیم می شده است:

- ۱) شاخه افراطی که از کیسانیه ریشه می گرفته اند.
- ۲) گروه میانرو که پیرو تعلیمات زید بودند.
- ۳) کسانی که تحت نفوذ امام صادق (ع) بودند.

در همین دوران است که محمد النفس الزکیه قیام می کند اما علی رغم محبوبیت وی، او و پدرش هیچ کلام نتوانستند با قدرت کافی عمل نمایند و این فرصت را به عباسیان دادند تا ابتکار عمل را در دست گیرند. در واقع این پدر و پسر تماشایان انفعالی تحول بزرگ و سقوط سلسله اموی بودند.^{۳۵}

نویسنده بعد از این به بررسی وضعیت عباسیان و جایگاه و پایگاه علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب پرداخته و می گوید: «علی بن عبدالله در تحریک ابوهاشم پیرو جانشین ابن الحنفیه که هیچ پسری نداشت و تنها در بازداشت حکومت امویان در دمشق به سر می برد فرصت را مغتنم شمرد تا امامت خود را به عباسیان به ارث بدهد. او پسر جوانش محمد را راهنمایی کرد تا اعتماد و نظر امام را به دست آورد».^{۳۶}

نقش ابومسلم خراسانی و وضعیت شیعیان خراسان بخش دیگری است که برای خواننده روشن می سازد که عباسیان چگونه از سردار ایرانی برای سرنگونی حکومت اموی استفاده نمودند و نیز برخورد امام صادق با این نوع حرکت های سیاسی نظامی چگونه بوده است. با این وجود حوادث کوفه به نفع عباسیان تمام شد به طوری که خراسانیان با ابوالعباس بیعت کردند و او در یک سخنرانی خود را «سفاح» (خونریز) نامید. وی هم چنین عباسیان را اهل البیت خوانده، می گوید که خداوند در قرآن آنان را از هر پلیدی منزه گردانیده است.^{۳۷}

علاوه بر این ها در این فصل، از قیام هایی که در دوران حکومت عباسیان صورت گرفته نام برده شده، از جمله محمد النفس الزکیه و ابراهیم، برادر وی. در همین قسمت به دو نامه که بین محمد النفس الزکیه و منصور دوانیقی رد و بدل شده است اشاره می گردد و در این میان جواب منصور بسیار خواندنی است زیرا متن نامه پایه های مشروعیت حکومت عباسیان را از دیدگاه وی روشن می سازد.

استبداد و فشار عباسیان سبب شد تمام مخالفت ها و مقاومت ها در برابر حکومت آنان با شکست مواجه شود و در همین دوره است که امام صادق (ع) با توجه به جو حاکم توانست با تفسیری جامع از امامت به وظیفه خود عمل کند و امامت را از خلافت جدا کرده و این دو نهاد را تا زمانی که خداوند امامی را پیروز نکرده باشد از هم جدا کند. امام صادق مبتکر و مبدع نظریه امامت نبود، بلکه استمرار بخش حرکت امامان قبل از خود بوده است. حاصل تلاش امام

ششم این بود که قدرت سیاسی این دوره و قبل از آن برای علما و صاحب نظران شیعه اثنی عشری تبیین و تشریح شد.

«فصل آخر، در حقیقت، اوج مدار اصلی و زمینه اساسی اثر را نشان نمی دهد. بلکه خواننده را برای ارزشیابی مرحله تکوین یافته و پیشرفته مفهوم رهبری دینی که از مبادی بنیادین ظاهر گردیده، آماده می سازد»^{۳۸} با این توضیح دکتر سیدحسین محمدجعفری در آخرین فصل کتاب وظیفه استراتژیکی امام صادق (ع) را از طرفی حفظ آرمان اساسی تشیع می داند و از سوی دیگر، خالص کردن و ناب نمودن آن از تمایلات افراطی و عمل زدگی در داخل. وی این دوران را فرصت منحصر به فرد برای امام صادق می شمارد^{۳۹} که در طول این مدت امام روی دو اصل تأکید می کند: اول، نص - که امامت موهبتی الهی است که به شخص برگزیده ای از خاندان پیامبر ارزانی می شود و امام قبل از رحلتش به امام بعد منتقل می کند و دوم، علم است که هر امامی دارای مجموعه ای از علوم لدنی مذهب است و تنها می تواند قبل از رحلتش آن را به امام بعد از خود منتقل کند.^{۴۰}

امام صادق (ع) که از دانش و فضیلت بیکران برخوردار بود به مکتب فقهی و تدوین آن پرداخت و بدین وسیله مالک بن انس و محمد بن محمد بن نعمان الحنفی که در تدوین فقه اهل سنت نقش اساسی ایفا کردند از آن امام و احادیث آن حضرت بهره های فراوان بردند. از این رو، باتوجه به فلسفه امامت که بر پایه نص و علم قرار دارد و امام صادق شارح آن است دیگر نباید فهم این مطلب که چرا او مطلقاً در هیچ یک از جنگ های قدرت که در طول حیاتش روی داد شرکت نکرد و هم چنان بی تفاوت ماند؛ مشکل باشد.^{۴۱}

امام صادق (ع) در شرح امامت عبارت روشنی بیان کرده و آن این است که امامت میثاقی است بین خدا و انسان و شناسایی امام بر هر مومن واجب است.^{۴۲}

امام صادق (ع) برای اثبات حقانیت تشیع و امام علی (ع) و فرزندانش به قرآن تمسک می جوید و به تفسیر قرآن می پردازد و آیات محکم را از متشابه جدا می کند. وی بر اصل تقیه بسیار تأکید می کرد. تناسب کامل نظریه تقیه را با نظریه علم لدنی امامان به خوبی می توان درک کرد.

رازهای باطنی دین، «ولایت الله» بود که خداوند آن ها را به جبریل عطا فرمود و او نیز به محمد (ص) و پیامبر (ص) نیز به توبه خود آن ها را به علی (ع) تسلیم نمود و سپس این اسرار، میراث امامان گردید و آنان ناچار بودند تا رازهای باطنی دین را پنهان دارند.^{۴۳}

دکتر سیدحسین محمدجعفری در ادامه مطالب خود تاریخچه «تقیه» را به طور مختصر بیان می کند و به معرفی فرقه های سبائیه و بنیانگذار آن، عبدالله بن سبا، کیسانیه و غلات شیعه می پردازد. هم چنین از احادیث شیعه و کتاب های خاص آن نام می برد و نام برخی از شاگردان امام صادق (ع) را ذکر می کند، به عقیده وی جوهره آیین امامت آن ها این است که پیامبر (ص)، علی (ع) را با نص و تعیین صریح و آشکار به امامت منصوب کرد و پس از او، فرزندانش نیز به همان ترتیب به امامت رسیدند.^{۴۴}

نویسنده در پایان این فصل از کسانی که اعتقادات خود را بر امام صادق (ع) عرضه می داشتند، نام می برد و از میان اعتقادات علمای شیعه به عقاید شیخ صدوق اشاره می کند و بار دیگر هدف خود را از تألیف کتاب این می داند که موجبات پیدایش و تکوین نخستین تمایلات مذهبی تشیع را تبیین نماید.

پی نوشت ها

۱ - محمد جعفری، سیدحسین: تشیع در مسیر تاریخ، ترجمه سیدمحمدتقی آیت اللهی، چاپ سوم، تهران، دفتر نشر فرهنگ

اسلامی، ۱۳۶۴، بی شماره صفحه.

۲ - اطلاعات مربوط به زندگانی نویسنده اختصاص به سال چاپ کتاب در ایران دارد و راقم این سطور نتوانست از وضعیت کنونی وی اخبار تازه‌ای کسب نماید.

۳ - محمد جعفری، سیدحسین، پیشین، بی شماره صفحه.
۴ - همان.

۵ - همان.

۶ - همان، صص ۱۵.

۷ - همان، صص ۱۶.

۸ - همان، صص ۱۷.

۹ - همان، صص ۱۹.

۱۰ - همان، صص ۲۰.

۱۱ - همان، صص ۲۰.

۱۲ - همان، صص ۲۱.

۱۳ - همان، صص ۲۴.

۱۴ - همان، صص ۲۶.

۱۵ - همان، صص ۲۷.

۱۶ - همان، صص ۲۸.

۱۷ - همان، صص ۳۱-۳۲.

۱۸ - همان، صص ۳۲.

۱۹ - همان، صص ۳۶-۳۷.

۲۰ - همان، صص ۳۷.

۲۱ - همان، صص ۳۸.

۲۲ - همان، صص ۴۱.

۲۳ - همان، صص ۴۲.

۲۴ - همان، صص ۵۷-۵۸.

۲۵ - همان، صص ۶۸.

۲۶ - ممتازترین و متعارف‌ترین این مردان که در اکثر مأخذ به ثبت رسیده‌اند عبارت‌اند از:

۱- حذیفه بن الیمان (از قبیله اوس)، ۲- خذیمه بن ثابت (از قبیله اوس)، ۳- ابویوب الانصاری، ۴- سهل بن حنیف (از قبیله اوس)، ۵- عثمان بن حنیف (از قبیله اوس)، ۶- البرثه بن غریب الانصاری (از قبیله خزرج)، ۷- ابی بن کعب (از قبیله خزرج)، ۸- ابوذر بن جندب الغفاری، ۹- عمار بن یاسر (از طایفه مخزوم)، ۱۰- المقداد بن عمرو (از کنده یا بهره)، ۱۱- سلمان الفارسی، ۱۲- الزبیر بن العوام، ۱۳- خالد بن سعید (از طایفه امیه) نویسنده در مورد هریک شرح مختصری می‌دهد. برای آگاهی بیشتر ر.ک. به: همان ۷۰-۶۸.

۲۷ - همان، صص ۷۶.

۲۸ - همان، صص ۷۸.

۲۹ - همان، صص ۷۷.

۳۰ - همان، صص ۹۰.

۳۱ - همان، صص ۹۶.

۳۲ - همان، صص ۱۲۵.

۳۳ - همان، صص ۱۲۶.

۳۴ - همان، صص ۱۲۷-۱۲۸.

۳۵ - همان، صص ۱۲۸-۱۳۱.

۳۶ - همان، صص ۱۳۱.

۳۷ - همان، صص ۱۳۲.

۳۸ - همان، صص ۱۳۳.

۳۹ - همان، صص ۱۳۳.

۴۰ - همان، صص ۱۳۴.

۴۱ - همان، صص ۱۳۵.

۴۲ - همان، صص ۱۳۵.

۴۳ - همان، صص ۱۴۲.

۴۴ - همان، صص ۱۴۲.

۴۵ - همان، صص ۱۴۶.

۴۶ - همان، صص ۱۴۷.

۴۷ - همان، صص ۱۴۹.

۴۸ - همان، صص ۱۵۱-۱۵۲.

۴۹ - همان، صص ۱۸۸.

۵۰ - همان، صص ۲۱۵.

۵۱ - همان، صص ۲۱۷.

۵۲ - همان، صص ۲۱۸.

۵۳ - همان، صص ۲۲۰.

۵۴ - همان، صص ۲۲۱.

۵۵ - همان، صص ۲۲۳.

۵۶ - همان، صص ۲۳۲.

۵۷ - همان، صص ۲۳۳.

۵۸ - همان، صص ۲۳۷.

۵۹ - همان، صص ۲۴۲.

۶۰ - همان، صص ۲۴۹.

۶۱ - همان، صص ۲۶۴.

۶۲ - همان، صص ۲۶۵.

۶۳ - همان، صص ۲۶۸.

۶۴ - همان، صص ۲۷۳.

۶۵ - همان، صص ۱۲.

۶۶ - همان، صص ۲۷۵.

۶۷ - همان، صص ۲۷۶.

۶۸ - همان، صص ۲۷۷.

۶۹ - همان، صص ۲۷۸.

۷۰ - همان، صص ۲۸۴.

۷۱ - همان، صص ۲۸۹.

۷۲ - همان، صص ۲۹۱.

۷۳ - همان، صص ۳۰۳، در حقیقت ما در امام صادق(ع) ام فروه

دختر قاسم بن محمد بن ابی‌بکر بوده است.

۷۴ - همان، صص ۳۰۳.

۷۵ - همان، صص ۳۱۴.

۷۶ - همان، صص ۳۱۶.

۷۷ - همان، صص ۳۱۹.

۷۸ - همان، صص ۱۲.

۷۹ - همان، صص ۳۳۴.

۸۰ - همان، صص ۳۳۷.

۸۱ - همان، صص ۳۳۸.

۸۲ - همان، صص ۳۴۰.

۸۳ - همان، صص ۳۴۵.

۸۴ - همان، صص ۳۵۶.

در دوره عباسیان است که امام صادق(ع) با توجه به جو حاکم توانست با تفسیری جامع از امامت، به وظیفه خود عمل کند و امامت را از خلافت جدا کرده و این دو نهاد را تا زمانی که خداوند امامی را پیروز نکرده باشد، از هم جدا کند

نویسنده در آخرین فصل وظیفه استراتژیکی امام صادق(ع) را از طرفی حفظ آرمان اساسی تشیع می‌داند و از سوی دیگر، خالص کردن و ناب نمودن آن از تمایلات افراطی و عمل زدگی در داخل

